

مجله علمی - پژوهشی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان

دوره دوم، شماره بیست و چهارم و بیست و پنجم

بهار و تابستان ۱۳۸۰، صص ۱۵۶ - ۱۳۵

## ویژگیهای سبکی روضة العقول

دکتر جلیل نظری\*

### چکیده

آنچه در این مقاله ارائه شده معرفی مختصر کتاب روضة العقول، تحریر دیگر مرزبان‌نامه و اشاره به چند ویژگی سبکی این کتاب است. این ویژگیها در سه بخش فراهم آمده است؛ نکات بلاغی، دستوری و لغوی.

اگر چه در هر بخش به مناسبتهای مختلف اشاراتی شده و شواهدی هم ارائه گردیده است، لکن غرض کلی از این مقاله آشنا کردن خوانندگان با بخش سوم این نوشته یعنی کاربرد واژگان مجعول در این کتاب بوده است. نگارنده معتقد است که جعل کلمات در کتاب روضة العقول نسبت به کتب هم‌نوع خود بسیار بیشتر است و این بدان جهت است که نویسنده آن به منظور ایجاد ترصیع و موازنه که این کتاب بر اساس آن تدوین شده، اقدام به این کار کرده است. در پایان مقاله فهرستی از واژه‌های مجعول و کلماتی که در دیگر آثار و فرهنگها موجود هستند، اما در این کتاب به مفهوم خاص به کار رفته‌اند، ارائه شده است.

### مقدمه

بررسی ویژگیهای سبکی هر اثر ادبی که بخش وسیعی از آن به واژگان مربوط می‌گردد و تعیین الگوهای بیانی آن اثر که تأکید و اصرار آفریننده‌اش را روشن می‌نماید از جمله

معیارهایی است که دستیابی به آنها، شناخت را بهتر و در نتیجه نقد و تحلیل اثر را آسانتر می‌کند. از همین جاست که صاحب‌نظران به بررسی جنبه‌ها و ویژگیهای سبکی هر اثری اهمیت فراوانی می‌دهند.

کتاب *روضه‌العقول* که مورد بحث این مقال است، یکی از آثار مهم نثر فنی و آراسته زبان فارسی است که تحلیل سبک آن قبل از بیان جنبه‌های دیگر این اثر از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. ولی پیش از آنکه بدان مبحث پردازیم، معرفی اجمالی این کتاب تا حدودی ضروری می‌نماید.

*روضه‌العقول*، تحریر دیگری است از *مرزبان‌نامه* اسفهد مرزبان بن رستم بن شروین که آن را محمد بن غازی ملطیوی در سالهای آخر قرن ششم هجری به کسوت نثر فنی در آورده است. مؤلف خود در مقدمه این کتاب می‌گوید:

« کتابی طلب کرده شد که از تصانیف ارباب دها و اصحاب بها باشد و مطلوب را شامل و مرغوب را کامل. مرزبان‌نامه را یافته شد که از تصانیف اعقاب قابوس و شمشگیر است» (۴ / ص ۱۳ ب).

و همو در کتاب دیگرش، *بریدالسعاده* که چند سالی بعد از *روضه‌العقول* تألیف شده، باز بدین امر اشاره می‌کند:

« این داعی مخلص کتاب مرزبان‌نامه را که از تصانیف بعض ملوک مازندران است به الفاظ عذب و عبارات مهذب متحلی کرد» (۳ / ص ۲۶).

*روضه‌العقول* در نوع خود از کتب کم‌نظیر ادب فارسی است. ارزش واقعی این اثر آنگاه آشکارتر خواهد شد که در کنار *مرزبان‌نامه* سعدالدین وراوینی قرار گیرد. چه از این طریق است که اهل تحقیق می‌توانند به میزان دخل و تصرفاتی که هر کدام از این دو منشی (سعدالدین وراوینی و محمد غازی) در اصل *مرزبان‌نامه* کرده‌اند، پی ببرند.

حجم *روضه‌العقول* بیش از *مرزبان‌نامه* فعلی و نزدیک به دو برابر آن است در این کتاب در مجموع ۹۱ حکایت در ضمن باب‌های مختلف آن آمده است. که از این مقدار ۵۱ حکایت با *مرزبان‌نامه* وراوینی مشترک و ۴۰ حکایت دیگر از *مرزبان‌نامه* مفقود است و معلوم نیست که آیا این حکایات را محمد غازی به تحریر خود افزوده یا اینکه سعدالدین وراوینی از باب تلخیص آنها را از کتاب خویش انداخته است؟

هوتسما، مستشرق آلمانی، در این مورد می‌گوید:

«احتمال دارد به سبب وجود نسخه‌های متعدد مرزبان‌نامهٔ المرزبان بن رستم در قرن ششم، این نسخه‌ها چنان با هم متفاوت بوده‌اند که آنچه به دست محمد غازی رسیده تا این حد با نسخهٔ سعدالدین وراوینی اختلاف داشته است» (۶ / ص...).

روضه‌العقول که به نثر فنی منشیانه نگارش یافته، بدون شک از ویژگیهای این نثرها از قبیل؛ ترادف‌ها، عبارات تصویری، عطف‌های مکرر، حذف‌های مختلف، استشهاد به آیات قرآنی و احادیث، استعمال اشعار و امثال عربی و فارسی و همچنین از انواع دیگر آرایه‌ها و تکلفات نیز کم و بیش برخوردار است.

در اینجا غرض این نیست که به این نکات مشهور اشاره گردد، بلکه منظور آن است که به نکاتی اشاره شود که در واقع به شکلی باعث وجه تمایز کتاب روضه‌العقول از همه آثار ادبی همنوع خود شده است.

### نکات سبکی

چنانکه در مقدمه بیان شد کتاب روضه‌العقول دارای نثر منشیانه است. در این کتاب نویسندگان از میان انواع آرایه‌های ادبی بیشتر به صنعت «ترصیع» نظر داشته است و خود در چندین مورد متذکر این نکته می‌شود:

«چون محمد غازی از ترصیع حکایت اردشیر بابکان و مهران به دانا فارغ شد» (۴ / ص ۱۲۵ ب).

«چون محمد غازی از تکلیل حکایت مناظرهٔ ملک‌زاده با وزیر فارغ شد» (۴ / ص ۱۰۳ آ).

«همچون محمد غازی که مرصع این معانی است» (۴ / ص ۴۶ ب).

احتمال دارد در اینجا واژهٔ ترصیع در معنی اصطلاح خاص بدیعی به کار نرفته باشد و شاید بتوان گفت غرض از استعمال این اصطلاح، همهٔ آرایه‌های ادبی است، اما از آنجایی که نویسندگان به شدت تحت تأثیر مقامات حریری بوده و در بسیاری از موارد عین جملات و عبارات و کلمات آن کتاب را به همان نظم و ترتیب موجود در مقامات، در روضه‌العقول به کار برده است، می‌توان گفت که این تحریر مرزبان‌نامه هم چون مقامات حریری براساس آرایه‌های موازنه و ترصیع و سجع شکل گرفته که این اصرارها خود به خود باعث ایجاد واژه‌های متوازن، مترادف، متضاد و انواع اشتقاق‌ها و جملات قرینه

گشته است. هر چند توجه به این نوع صنایع و آرایه‌های ادبی در همه آثار نثر فنی کم و بیش مشهود است، ولی نویسنده روضه‌العقول در این مورد راه افراط پیموده و خود می‌نویسد:

«به توفیق خدای و موافقت رای و مساعدت و رعایت درایت و مظافرت فضایل و مظاهرت فواضل و اعانت حدس و مرادفت ذکا (این کتاب را) بجواهر زواهر الفاظ حجازی و دُرر غرر الفاظ تازی محمد غازی.. متحلی گردانید... تا مستفیدان ادب و مقتبسان الفاظ عرب را مطالعه آن رغبت زیادت.. گردد و از شعف چنین عبارت عذب، معانی آن در ضبط آورنده (۵ / ورق آخر).

چنانکه ملاحظه می‌شود نویسنده در تحریر خود بر آوردن واژه‌های عربی اصرار داشته و این در حالی است که در مرزبان‌نامه و راوینی تحریر دیگر همین کتاب که اتفاقاً حدود ده پانزده سال بعد از روضه‌العقول به نثر منشیانه نگارش یافته است، هرگز به اندازه روضه‌العقول، نه واژه‌های عربی دور از ذهن در آن به کار رفته و نه به این اندازه بر موازنه و ترصیع اصرار شده است.

مرحوم ملک‌الشعرای بهار در سبک‌شناسی به همین نکته اشاره دارند که:

«روضه‌العقول و مرزبان‌نامه دو همزادند، از یک پستان شیر خورده و در کنار یک دایه پرورش یافته، آلا اینکه لغات تازی غریب در روضه‌العقول بیشتر از مرزبان‌نامه به کار رفته و شعر پارسی در آن کمتر استشهاد شده است» (۱ / ص ۱۶).

در اینجا لازم می‌آید به چند نکته که در واقع وجه تمایز این کتاب را با آثاری از این نوع مشخص می‌کند اشاره نماییم. این موارد در سه بخش به‌عنوان نکات بلاغی، دستوری و لغوی دسته‌بندی شده است:

### الف) نکات بلاغی

مطالعه و امعان نظر در این کتاب نشان می‌دهد که ذهن محرر آن از علوم و فنون مختلف از قبیل پزشکی، فلسفه، منطق، تاریخ، جغرافیا و.. خالی بوده است. چه اشارات دقیقی که حاکی از این مطالب باشد در روضه‌العقول مشهود نیست. تنها اطلاعاتی که نویسنده داشته، در مورد قرآن و علم ارکان ایمان و لغات عرب بوده است (۴ / ص ۷۷)، و ظاهراً از آیین نگارش و تفاوت موجود شیوه نگارش دو زبان فارسی و عربی نیز اطلاع داشته است که در بخش نکات دستوری بدان اشاره می‌شود.

در کتاب روضة‌العقول به گونه‌های بیانی استعاره و به‌خصوص کنایه که از زیباترین تصاویر بدیعی است چندان توجهی نشده و عمده همت نویسنده صرف آرایش کلام در کسوت صنایع لفظی مصروف بوده که به چند نمونه آن اشاره می‌شود:

#### ۱- ترصیع و موازنه

چنانکه قبلاً اشاره شد صاحب روضة‌العقول به ترصیع و موازنه توجه و اصرار بیشتری داشته است. در واقع کمتر جمله‌ای در این کتاب پیدا می‌شود که به نحوی از انحا از آرایه موازنه و ترصیع خالی باشد. در زیر به چند نمونه اشاره می‌گردد:

دولت عاضد و ظفر رافد، نصرت خاضع و قدرت تابع و فلک مخالف محالف و دهر عائد عابد ... نوایر آن فتن و دوایر آن محن را مایه داد (۱۹۸ ب).<sup>۱</sup> سعادت سابق و اقبال سابق و دولت ابدی راید و سلطنت سرمدی زاید (۴ ب) آن قصّاد خامل و حسّاد جاهل بعد تخریب وطن و تقلیع عطن و مصادرة مال و مخاطرة حال به توکیل و تنکیل به ظاهر حرّان فرستادند (۱۶ ب). ملاح افکار ایشان در تیار افکار سایح و مسّاح ضمّایر در مضمار دوایر سایح (۱۳۰ ب).

نفس مسکین مطیع احادیث کواذب قوی شد و حسّ سلیم رهین وساوس خواب  
حرص گردید (۷ ب).

اصرار و الزام بر همین امر بوده که مؤلف را به جعل کلمات کشانده است. از سیرت سفها و شیم بلهاست (۳۶۵ ب). آنج لایق ضمیر عطیر و مشعوف خاطر خطیر است (۶ ب).

#### ۲- جناس

در کتاب روضة‌العقول انواع مختلف جناس دیده می‌شود، ولی از آن میان به جناس‌های اشتقاق، شبه اشتقاق، لفظ، خط و قلب توجه بیشتری شده است:

الف - جناس اشتقاق و شبه اشتقاق: در اطراف بر طرف طرف پادشاهی راسخ و در اقطار اعمار در عمار شهریاری ثابت. (۲ ب) و ساعات در سعایت سعی واجب داشتند (۵ آ).

۱- روضة‌العقول. تصویر نسخه خطی پاریس، ص ۱۶ آ. پس از این، برای پرهیز از حاشیه‌نویسی نشانی‌ها بر اساس همین نسخه خطی در متن نوشته آورده می‌شود.

- نجّار، بر عشرات او عشور یافت، عثار او را طالب شد (۳۲۰ آ).
- باشد که برکات نغایس انفاس تو سبب تنفیس این نوایب... گردد (۴۸ آ).
- و ذات خبیث همه از خَبَثِ خَبِث ترکیب پذیرد (۸ ب).
- ب - جناس لفظ: اگر مراقبت را مستعد شوی... در آن روضه اریض و مرغزار عریض  
بفراغ خاطر ترقّل نمایی (۷۶ ب). مقدّم لشکر نباید که شخصی متأثّل و مردی متّصل بود  
(۹۱ ب). و بختای محض موسوم و موصوم بودن (۱۵۷ آ). عنایت حضرت جبروت حادی مرفق  
و هادی مشفق ایشان گشت (۲ آ). جهت جیفه، محارشت و مهارشت را مستعد گردد (۱۱۸ ب).
- ج - جناس تام: همواره ارتفاع اخطار با اقتحام اخطار تعلق دارد (۲۶۲ ب). از انوای  
خاطر انوار آن را نضارت باید فزود و از انوار ضمیر ظلام آن را محو باید کرد (۱۴ ب).  
خلایق در این جهان جهان بقوافل مانند (۱۱۸ ب).
- د - جناس خط: از محاورت شغال و مجاورت گرگ احتراز باید کرد (۷۸ آ). ملطیه مکان  
امانی و مغانی معانی بود، اکنون مجال محال و مقر ارذال است (۱۱ ب).
- مادر، خود را معجنّ معن ساخت (۴۳ آ). گرگ چون تزویق زبان و ترویق بیان او شنید،  
(۷۵ ب) بدان طعام طعام قانع گشت (۷ آ). فلک مخالف مخالف و دهر عاند عابد (۱۶ آ).
- ه - جناس قلب: اکوار را بر اوکار ترجیح نهاد (۱۸۴ ب). هر چند منافث عقلا و مثافن  
فضلا نبودم (۲۱ آ) اگر در مصارحت دشمن و مصاحرت خصم فراغی باشد (۹۱ ب) در  
مقاعد خنا و معاهد فنا و مطارح نکال مأخوذ گرداناد (۱۹ ب). از مثافنت و منافثت پادشاه  
محروم شد (۳۶ ب).
- و - جناس ناقص: رسول نباید بر عدد عدد تو مطلع باشد و... بر حال عرض عرض تو  
عارف (۲۸۶ ب). خاطر بثور هدایت متجلی و ضمیرم بثور عنایت متحلّی گشت (۷ آ).  
یوقت إخبار أخبار و إحکام احکام سخن اصفا نکند (۲۳۰ آ).
- دخترم إقدام اقدام او را مکرم داشت (۱۰۶ ب). تا کفّات کفّات عالم از غمار اغمار بنی آدم  
انتقال کنند (۱۹ آ).

### ۳- توازن

در روضه العقول به وزن کلمات و موسیقی آنها که ناشی از رعایت سجع و قافیه است، نظر  
خاصی شده است. از این رو به مناسبت‌های مختلف الفاظی استعمال شده که در وزن و  
حروف روی یکسان می‌باشند. از جمله:

و دایم پادشاه در عوایل هایل و حبایل غایل او گرفتار (۲۳۰ ب). مسالک ممالک مهالک شود (۲۶۷ آ). حضرت شهریار، مانس مقدس است حنادس منحس را در او مجال نیست (۳۱۹ آ). در استخلاف استحقار، استخفاف است (۲۵۳ آ).

این توازن بین ترکیبات وصفی و اضافی بیشتر رعایت می‌گردد: اساطین شیاطین (ب۷) عرایس عوانس (۸ آ) ذخایر مفاخر (۱۱ آ) وجوه وجوب (۷ آ) آبکار آفکار (۱۵۵ ب).

#### ۴- تضمین المزدوج

تمام کتاب روضة العقول بر این آرایه مبتنی است، یعنی هر جمله‌ای قرینه مناسب خود را که غالباً متضمن معنای ترادف یا تضاد است به دنبال دارد:

موافقت اعوام و مرافقت عوام بکمال است و مطاوعت اعدا و مساعدت اوذا بغایت (۱۰ آ). تا مقبول ارباب مناقب و مصحوب اصحاب مناصب شود (۱۴ ب). بغرایب کیاست مشحون و بعجایب سیاست معجون. مشتمل دقایق جهاننداری و محضون حقایق کامگاری، مقبول معروف و مجهول و موصوف محضوف و مرذول، عقلا از غرایس نفایس آن مجتنی و ذهن از غرایب نکت آن مقتنی (۱۴ آ). تا بشایر عشایر اطراف و اخایر ذخایر اکناف را آنس و فرحت و سلوت و استراحت فزاید (۱۳ آ).

#### ۵- تضاد و مقابله

گرچه ذکر و ظهور واژگان و مفاهیم متضاد حتی در سخنان عادی امری طبیعی است، ولی در کتاب مورد بحث این مقوله از روی تعمّد بیان شده و چون واژه‌های متضاد و متوازن هم‌قافیه انتخاب شده‌اند، در بسیاری موارد به آرایه مقابله منتهی می‌گردد.

الف - تضاد: میان عاقل و غافل و جاهل و فاضل فرق نمی‌نهند (۲۰۸ آ). پادشاه را.. باید احوال راحل و قافل، ذاهب و آیب، قاصی و دانی اعلام دهند (۸۷ ب). و غور و نجد صحاری و طلوع و نزول براری قطع کرد (۲۱۶ آ).

ب - مقابله: فضل در او متروک و فضول متبوع و صدق مردود و کذب مقبول (۱۱ ب). و سبب تفریظ حیات و تأیین سمات گردد (۱۳ آ). و از آن تجریح اعادی و تسرویح موالی حاصل آید (۱۰۷ آ). اعدای دولت دو نوع‌اند: یکی ضعیف خفافی و دیگری قوی‌ظاهر

## ۶- مترادف

امر مترادف که به منظور اتحاد در مفهوم است، در کتاب *روضه‌العقول* به قدری فراوان است که در بسیاری از موارد به افراط کشیده شده است. کلمات مترادف نیز غالباً متوازن هستند و عمدتاً مرصع‌اند:

فضایح و قبایح و رذالت و نزالت دینی... (۱۳۴ آ) وقت نزول شوایب و حلول نوایب است (۱۷۴ ب). از غایت وقاحت و قباحیت... (۲ ب) دیگری به زاهد رسید در لباس تذلل و تبدل مرهون اخفاق و محزون املاق (۱۸۹ آ). گاهی مترادف‌سازی به قدری زیاد است که باعث ملال خاطر می‌گردد:

ملک تعالی حثاله مردم را... که از تعنیف و تقدیف و تغنیف و تطرید و تعذیل و تخجیل و تقریح و تشنیع و تانیب و تنکیب نمی‌اندیشند... (۱۹ ب).

مترادف‌سازی نیز نویسنده *روضه‌العقول* را به دامن جعل کلمات کشانده است: در تظاهر و تظافر یکدیگر مواظبت نمایند (۲۳ آ). تلوث و تخبث تو ظاهرتر می‌گردد و تخین و تمین تو شایع‌تر می‌شود (۳۳۰ ب).

## ۷- توصیف

توصیف و تصویرسازی در کتاب *روضه‌العقول* نسبتاً کم است. آنچه از این مقوله دیده می‌شود غالباً در سرآغاز حکایت‌های فرعی است و در بدنه داستانها به فراموشی سپرده شده است. در واقع این ویژگی نثر فنی یعنی توصیف، در این کتاب نسبت به کتب هم‌نوع خود از قبیل *مرزبان‌نامه*، *نشه‌المصدر*، *تاریخ جهانگشای*، *سندبادنامه* و... ضعیف‌تر است و مورد عنایت نویسنده قرار نگرفته، اموری که به توصیف درآمده‌اند از قبیل زن، طلوع و غروب خورشید، مرغزار، باغ، پرندگان، حیوانات، خانه و... عموماً مبتنی بر تشبیه آن‌هم تشبیهات حسی و طبیعی بوده است:

باغی بود صحن او از لاله چون دیده شاهین و ازهار او رشک ریاحین. اغصان اشجارش بلؤلؤ موشح و انوار ریاضش از انوای قدرت مرشح (۲۰۰ ب).

مرغزاری که ازهار آن چون نجوم ظاهر، متلالی و انوار حضرت آن چون مصباح صباح متبلج. از زحمت اغیار دور و از افتحام اذمار جدا (۳۴۱ آ). خسرو را کنیزکی بود بحسن ملاحظت موشح و بیمن فصاحت مرشح، مهر منیر از عکس جمال او اقتباس نور کرده و شب دیجور از زلف پرتاب او اقتناس سواد واجب داشته (۶۷ ب).



### ب) نکات دستوری

مسلماً هر اثر ادبی به‌خصوص آثاری از نوع کتاب روضة‌العقول در کاربرد انواع مختلف کلمات و احياناً استعمال نوعی به جای نوعی دیگر و یا کاربرد ضمیر شخصی به جای ضمیر مشترک، اسم به جای ضمیر، گونه‌ای از افعال به جای گونه‌ای دیگر، اراده مفاهیم مختلف در حروف، کاربرد خاص آن حروف در ارتباط با افعال، رابطه صفت و موصوف، کیفیت اسناد افعال با نهاد خود و... روش خاصی را دنبال می‌کنند که البته این کاربردهای خاص در هر اثر ادبی ناشناخته باید تحقیق و بررسی گردد. حجم زیاد کتاب روضة‌العقول و بیان مفردات عربی در ساختمان دستوری این کتاب و به‌علاوه التزام نویسنده به رعایت سجع و موازنه، در اسلوب بیانی کتاب فوق، مشخصه‌هایی به‌وجود آمده که از نظر قواعد دستوری نیز شایان توجه است. اما چون در این مقال مجال بررسی همه این موارد نیست، فقط به چند نکته دستوری قابل ذکر این کتاب اشاره می‌شود.

#### ۱- استعمال فعل ماضی ساده به جای نقلی

چون بدو پیوست چنان نمود که غایت محبت سبب تقدیم شد (۲۰۲ آ). به جای تقدیم شده است. اگر اعانت مبذول فرماید وقت نهضت آمد (۱۶۵ ب). یعنی آمده است. عقاب گفت: این ولایت بغایت خراب شد و سگان آن متفرق شدند (۳۷۳ ب). مرا عمر به شصت رسید، هنوز یک دوست و نیم دارم (۴۵ آ). مگر نشنید آنک عقلا گفته‌اند (۷۰ آ) آدمم که در حضانه جلال و حوای اقبال تو بچگان تربیت دهم (۳۳ آ). اکنون آدمم تا ثقلین جمع شوند (۱۳۹ ب). او را گفت: برادرم عزم خراسان مصمم گردانید (۵۴ آ).

#### ۲- استعمال وجه اخباری به جای التزامی

ممکن است که رهین شجو و قرین فکرت (۳۱۲ ب). به جای «باشد» ممکن باشد که این دنو جهت بحث حال و فحص احوال من است (۳۴۲ ب). وزیر گفت: هر آنچ ملک‌زاده در اعلان آن، انعام می‌فرماید محتمل است که این امثال و حکایات جهت تفنید و تشریب ما جمع کرده است (۶۸ ب). انوشروان... فرموده بود که بر در سرای او جرسی آویختند و ریسمان آن بقائمه تخت بستند (۲۵۲ آ).

### ۳- استعمال صیغه‌هایی از مصدر «فرمودن» برای تعظیم و احترام

صورت‌های مختلف این افعال غالباً به شکل وجه مصدری و به منظور احترام و تعظیم ساخته شده است، بدین‌گونه که بین دو جزء فعل مرکب و یا پیش از فعل‌های ساده صیغه‌ای از مصدر «فرمودن» همراه شناسه استعمال شده که در معنای فعلی زاید است. منتها متضمن مفهوم احترام است: مثلاً «بفرماید دانستن» یعنی بداند و «بفرماید گفتن» یعنی بگوید.

نباید که شهریار آن را بیخ‌ل نسبت فرماید دادن (۷۹ پ). کبوتر را متوجه فرمای گردانیدن (۲۴۱ پ). گرگ را به رسالت فرمای فرستادن (۲۹۰ آ) در استصواب احوال هر یک مشرف فرمای کردن (۹۷ پ). نظر فرماید کردن (۲۶۲ آ) یقین فرماید دانست (۲۳۹ پ). بفرماید دانستن (۲۲۱ پ) اعانت فرمای کردن (۶۲ آ) مطر ز فرماید گردانیدن (۲۰۲ پ) مضاف فرمای گردانیدن (۴۳ پ) مرصوص فرمایم کردن (۴ آ).

ممکن است خواننده‌ای که با کتاب *روضه‌العقول* مأنوس نباشد گمان برد «فرمودن» در موارد فوق به معنی دستور دادن و فرمان دادن آمده است، ولی چنین نیست و در واقع متضمن معنای احترام است نه دستور دادن و فرمان دادن.

### ۴- کاربرد ضمائر منفصل به جای متصل

در تمام کتاب *روضه‌العقول* که حجمی دو برابر *مرزبان‌نامه* و راوینی دارد جز چند مورد محدود که از ضمیر اضافی «ش» استفاده شده دیگر صورت‌های ضمائر متصل (م، ت، مان، تان، شان)، حتی یک بار هم به کار نرفته است. نویسنده در این موارد به جای ضمائر متصل ضمائر منفصل را به کار برده است:

و مال نزد او عزیز بود و سخاوت او بربا ملوث باشد و قناعت او از غایت تکاسل بود و تواضع او از خوف باشد و اضطبار او از اضطرار باشد (۴۰۱ آ). شیر اگر چه ظالم و غاشم است، لشکر او، او را اذعان بهتر نماید (۲۷۱ آ). چون مفاوضت ایشان بدین غایت رسید و مصاحبت ایشان بدین حد رسید، ملک مباحثت ایشان تمام شنید (۱۶۰ آ).

### ۵- کاربرد ضمیر شخصی «شما» به جای ضمیر مشترک

چنانک بر قول من وثوقی نیست... شخصی از میان شما اختیار کنید (۲۴۶ آ). یعنی از میان خود. و شما دانید که مشفق‌ترین کسی بر شما، شما اید و بهتر کسی که ترقیح حال و تنقیح احوال شما طلبید، شما اید. از آنک از قول و فعل شما، بشما آن رسد... (۲۵۵ آ).

### ۶- صفت و موصوف

محرر روضة العقول به برخی نکات دستوری کاملاً آگاهی داشته است. وی در مورد رابطه صفت و موصوف می‌نویسد:

«چون در سخن شروع کردم در عبارت وصف و موصوف می‌آمد، چنانکه «سعادت کامل» و «سیادت شامل» طایفه‌ای که از حلیت فضیلت عاطل‌اند و از کیفیت درایت غافل، در وقت ایراد وصف و موصوف می‌گویند: «سعادت کامله» و «سیادت شامله» و آن خطاست. سبب آنکه اگر چه الفاظ تازیست، اما ترکیب پارسیست. در عبارت پارسی تأنیث و تذکیر نباشد. از آن سبب که چون الفاظ تازی را پارسی استعمال می‌کنند بعضی را از آنچه شرط تازیست، ترک روا می‌دارند، چنانکه «الف» و «لام» معرفه و تنوین و اضافت و امثال آن... و من در این کتاب بعضی مؤنث را نعت مؤنث کرده‌ام، اما بطبع آن را منکر بوده» (۴ / ص ۱۸ آ و ب).

اوصاف حمید و آثار رشید (۳۹۳ ب و ۴۹ آ) خصایل حمیده و آثار رشیده (۳۲۸ ب) عادت خوب و شیم و محبوب (۵۶ ب) زنی بود عقیقه عابده (۳۰۹ ب) عادت ستوده و سیرت رضیه (۵۶ آ) اخلاق رضیه و سیرت مرضیه (۱۰۸ ب) کلمه باقیه (۱۰۲ ب) اتفاق حسنه (۲۰۹ ب) و...

### ۷- حذف حرف ربط «و» در بین بعضی قرینه‌ها اعم از مفردات و جملات

احوال راحل و قافل، ذاهب و آیب، قاصی و دانی اعلام دهند (۸۷ ب). توقع از وضع و رفیع، قریع و رقیع آن است (۱۸ ب). چون تو ابل دیگ بحسب اعتدال نباشد، طعام لذیذ آید، اسم استادی بروی [آشپز] اطلاق شود (۲۵۴ ب). روزی جهت وظیفه مسارعت نمود، دینار را نیافت (۲۳۳ ب).

### ۸- حذف حرف اضافه «به» به قرینه لفظی

پس شخصی باید بشجاعت معروف و حماست موصوف (۹۲ آ) شخصی را که بحماست معروف و مراست موصوف بود (۷۱ ب) شخصی بود بیراعت موصوف و عفت معروف (۱۸۸ آ). در این نوع جملات که هیأتی تکراری و یکسان دارند فقط در یک مورد حرف «به» در قرینه دوم حذف نشده است: طایفه‌ای که بشجاعت موصوف و بحماست معروف باشند (۸۳ آ).

#### ۹- آوردن حرف «ذ» جزء پیشین فعل منفی، با فاصله

در متن مورد بحث بین حرف نفی و فعل، در موارد بسیاری چند کلمه فاصله می‌افتد: او نه دیوی است که بوفور تبصیص و... (۱۷۶ آ) یعنی دیوی نیست. روزگار از حوادث خالی نیست و نه فلک از استرجاع موهوب خود فارغ (۲۲۶ آ) و اگر نه دانش متحلی بچنین دقایق و متجلی بچنین حقایق بودی کی در تعلم فضایل... چندین مقاسات تحمل افتادی (۷۰ ب) و اگر نه حق ممالحت و مصافحت بودی... (۱۵۷ آ). اگر نه چنین بودی (۳۰۵ آ). سماحت که نه بر قدر استطاعت رود استحالت حال آورد (۱۶۰ ب).

#### ۱۰- حذف افعال در قرینه دوم به بعد

این از اخلاق دور است و از صفای عقیدت نازح (۱۹۵ ب) رحلت او ضفو مدارع... را متضمن است و اقامت او درین خطه تشویش ضمایر و تغشیش خواطر (۵۴ ب). قوام امور این عالم را دوام متصور نیست و نعم این محل فنا را خلود ممکن (۲۳ ب). مرا بی وجود شما تملک این خطه میسر است و تحوّل این اصقاع مهیا (۲۵ آ) فضلا اتمای آن بعجز دهند و عقلا اعتزا بقصور (۱۲ آ).

#### ۱۱- حذف باید فعل کمکی در قرینه دوم وجه مصدری

از او پرسیدند که تشریف نام مبارک، بنده را مشرف باید گردانید و ملتمس را بیمن حصول مقرون داشت (۲۰۲ آ) یعنی مقرون باید داشت. تصور را توقع باید داشت و تألم را مترصد بود (۲۰۱ آ). هنگام تیقظ لباس صبر باید پوشید و کاس باس تجرع نمود (۲۰۰ آ). ترا آهن من بیاید داد و از راه ختل و فریب برخاست (۱۹۰ آ).

#### ج) ویژگیهای لغوی

چنانکه قبلاً اشاره شد هنر غالب نویسنده روضة العقول آوردن ترصیع و ترتیب عبارات و جملات به وسیله مفردات غریب و نا آشنا بوده است، یعنی وی عمداً این تحریر را به الفاظ تازی آراسته است تا مقتبسان الفاظ عرب بتوانند از آن استفاده برند. قراین فراوانی در دست است که سرمشق محمد غازی در این نوشته کتاب مقامات حریری بوده است. تکرار عبارات و کلمات مقامات در روضة العقول آن هم به صورت علنی و روشن نشان

می‌دهد که واضح این نگارش به این تقلید و تأسی آگاهی کامل داشته است. مقایسه این دو اثر و بیان نمونه‌هایی از هر دو در این مقال مجال ندارد و خود فرصتی جداگانه می‌خواهد. با وجود این یکی دو مورد مشترک را برای مزید اطلاع خوانندگان ارائه می‌دهیم:

مقامات حریری	روضه‌العقول
ثمّ آویث الی عرب ارداف اقیال و ابناء اقوال (۲ / ص ۲۲۷)	با ابنای اقوال و ارداف اقیال مناظره کنم. (ص ۴۵ آ)
و ارتفاع الاخطار باقتحام الاخطار و تنوّه الاقدار بمؤاتاة الاقدار (ص ۱۴۹)	همواره ارتفاع اخطار باقتحام اخطار تعلق دارد (ص ۲۶۲ ب)
فقال: یا اخیار الذخیار و بشایر عشایر (ص ۲۹)	تا بشایر عشایر اطراف و اخیار ذخیار اکتاف... (ص ۱۳ آ)

بسیاری از ابیات عربی موجود در روضة‌العقول فقط در مقامات حریری دیده می‌شوند و جالب این است که واژه «تلاح» را که معمولاً در برابر «صلاح» می‌آورند چون در مقامات حریری با «تاء» نگاشته شده است آنها لیلّة تلاح لا مراح (ص ۱۱۱) در روضة‌العقول نیز می‌بینیم که با «تاء» کتابت شده است. «و نمودن مسانح صلاح و مبارح تلاح...» (۴ / ص ۱۹ آ).

بنابراین چون قبلاً به آرایه‌های لفظی این کتاب اشاره شد در اینجا در خصوص لغات مستعمل در روضة‌العقول نیز به چند نکته اشاره می‌کنیم.

### ۱- استعمال واژه‌های غریب و نامأنوس

گرچه ترادف‌سازی و استعمال واژه‌های عربی و گاهی مهجور در نثرهای منشیانه معمول و مرسوم بوده است، ولی در این دوره یعنی اواخر قرن ششم هنوز به این حد که مؤلف روضة‌العقول به کار برده معمول نشده است. مرحوم ذبیح‌الله صفا در مقدمه کتاب بریدالسعادة می‌گوید:

محمد غازی.. کتاب مرزبان‌نامه را در پوششی از مفردات و ترکیبات مهجور عربی فرو پیچیده و نوآموزان پارسی‌خوان را در برابر دشواریهای تازه‌ای سرگردان ساخت. (۳ / ص ۱) و این نکته‌ای است که مرحوم ملک‌الشعرا نیز در سبک‌شناسی بدان اشاره کرده است.

در اینجا برای نمونه به چند مثال کوتاه از عباراتی که حاوی مفردات نامأنوس اند اشاره می‌شود:

هر که به حبال احتیال اعتصام نمود... مبادی فکر او به مقاطع هلاک لحاق یافت و هوادی نظر او به عوادی ارتماز پیوست (آ. ۳۳۴). حمل محمدمت را مطیه گردد و وقر و قار را باخچ شود (آ. ۳۵۹). چه هر که محددق آن حضرت و محددق آن نعمت شد (آ. ۱۰۴).

این افراط در آوردن واژه‌های نامأنوس گاهی به جایی می‌کشد که در هیأت بعضی از جملات فقط حروف ربط و افعال فارسی می‌باشند.

اگر عنایت ایزد تملیک نواصی حسّاد و قدرت ادنای قواصی مراد، او را کرامت کند (آ. ۳۳۳).

عقلا گفته‌اند: تراکم افتکار و تراحم استفکار صورت فرح و نقش ارتیاح از صحیفه ضمیر و صمیم خاطر ببرد (آ. ۲۲).

این غرابت‌ها گاهی به جایی می‌رسد که غرض اصلی نویسنده از تمام عبارت واضح و روشن نمی‌گردد.

چون به تنوق نظر رود، جهت حصول امنیت و فوز مراد، مردم از تنقیب راه صلاح و تصعید یفاع نجاج اعراض می‌کنند و تصویب حیلت را بر تصعید صدق ترجیح می‌نهند (آ. ۳۳۷). ترسم که دمدمه تو در او مؤثر شود و مطارف معارف تو در مواسم مناسم او رواج نپذیرد (آ. ۲۴۱).

این نوع اصرارها و شیفتگی مؤلف به ایراد واژه‌های نامأنوس به‌منظور ترادف و توازن وی را به دامن تکرار و جعل کلمات کشانده است.

## ۲- تکرار

یکی از ویژگیهای خاص این کتاب که آن را از سایر کتب هم‌نوع متمایز کرده تکرار بیش از حد واژگان و عبارات است. تکرار واژه‌ها اعم از ضمائر، افعال و اسم‌ها گاهی به حدی است که ارجاع آنها را غیر ممکن می‌سازد. برای مثال کلمه فضایل ۷۵ بار در این کتاب به‌کار رفته است و جالب آن است که این واژه معمولاً کلمه «فواضل» را به دنبال دارد، یعنی همین که کلمه فضایل دیده شود خود به‌خود خواننده احساس می‌کند که باید فواضل را در دنبال آن ببیند که چنین هم هست.

و یا اینکه کلمه «استقلال» در کاربرد خاص این متن به معنی «اقدام کردن» ۵۳ بار استعمال شده است.

تکرار در این حد تا آنجا که نگارنده سراغ دارد در هیچ یک از متون ادبی فارسی حتی در درّه نادره نیز به کار نرفته است. و در واقع اگر بتوان ضعفی برای این کتاب بیان کرد همین مطلب است. حرص به تکرار چنان است که حتی ضبط‌های متفاوت یک واژه و یا صورت مفرد و جمع یک کلمه را در جمله به کار برده است:

آن دو مشغوف و داد و مشغوف و داد... (۲۰۱ آ) و باید که وزیر از سطوت شاه و صدمت پادشاه ایمن نبود (۸۱ ب). بر صحایف خاطر و صحیفه ضمیر (۲۵۹ آ) صحایف خاطر و صحیفه ضمیر (۸ آ).

از تکرار واژه‌ها که بگذریم تکرار عبارات و توصیفات نیز از عادات مؤلف بوده است. چنانکه اگر تعدادی از این عبارات را کنار هم بچینیم، یک نمودار منظم حاصل می‌شود:

شیری بود به شجاعت معروف و حماست موصوف (۵۲ ب)

شخصی بود به شجاعت معروف و حماست موصوف (۹۲ آ)

شخصی را که به حماست معروف و مراست موصوف (۷۱ ب)

شیران به محاربت معروف و مقاتلت موصوف (۲۶۹ آ)

طایفه‌ای به شجاعت موصوف و به حماست معروف (۸۳ آ)

شخصی بود به براعت موصوف و عفت معروف (۱۸۸ آ)

خسرو را پسری بود، به حذاقت موصوف و ذلاقت معروف (۳۹۰ آ)

خسرو را پسری بود به نجابت موصوف و ادابت معروف (۲۶۳ آ)

این روحیه تکرار واژگان و جملات که مفاهیم نیز در قالب مترادف‌های یکسان تکرار کردند حجم کتاب را افزایش داده است. مثلاً در عبارت زیر یک مفهوم را در صورت قرینه‌های مساوی چهار بار تکرار کرده است:

به موافقت ایشان بسطت ولایت و فسحت ناحیت و فراخی اطراف و رحب اکناف نامتناهی بود (۲۰۸ ب).

### ۳- جعل کلمات

شاید برجسته‌ترین خصیصه سبکی این کتاب جعل کلمات باشد که در کتب همسان روضه‌العقول به هیچ عنوان سابقه ندارد و بعدها نیز معمول نشده است.

محرر کتاب به شیوه‌های گوناگون متوسل به جعل الفاظی شده که همگی برای ایجاد ترصیع و توازن و ترادف بوده است.

این واژه‌ها همگی از نوع صفت و اسم بوده و از زبان عربی اخذ شده‌اند. لذا مؤلف هیچ نوع واژه فارسی نساخته و فعلی هم جعل نکرده است. چون این واژه‌های معمول تماماً عربی می‌باشند. آنها را به ترتیب فراوانی در قالب وزنهای عربی ذکر می‌کنیم. ذکر معانی مقابل این واژه‌ها به کمک قراین موجود در متن بوده است.

#### الف - مصادر ثلاثی مجرد

تعداد زیادی از واژه‌های ساختگی در این کتاب از نوع مصادر ثلاثی مجرد است. بیشترین وزن مورد علاقه مؤلف وزن «فعاله» بوده است.

نکادت: رنج و سختی (ب ۳۰۷)	قحالت: خشکی و لاغری (ب ۳۱۲)
نقارت: نزاع و ستیزه (آ ۱۸۱)	عیاذت: پناه بردن (ب ۳۱۶)
نجدات: خستگی (ب ۱۰۴)	فحامت: عاجز ماندن در جواب (ب ۳۴۸)
مزارت: لاغری و ضعف (ب ۳۸۶)	لهجت: حرص و شره (ب ۱۱)
لیانت: نرمی (ب ۱۷۶)	غضوبت: خشم (ب ۱۹۶)
کیادت: مکر و حيله (آ ۱۷۶)	شنوت: دشمنی (ب ۸۳)

ب - جمع مکسر

تعداد زیادی از جمع‌های مکسر به کار رفته در این کتاب در فرهنگهای فارسی و عربی نیامده‌اند. بیشترین صورت این جمع‌ها به صیغه منتهی الجموع است:

موارط: ج، مورط، هلاک‌گاہها (ب ۱۱۷)	مرافل: ج، مرفل: جای دامن کشیدن (آ ۲۸۶)
معاته: ج، معتوه، بی‌خردان (آ ۳۶۳)	مأنس: ج، مأنس، جایگاههای انس (ب ۲۸)
غواشم: ج، غاشم، ستمگران (ب ۳۷۴)	حواجز: ج، حاجز، موانع (آ ۱۲)
عوایص: ج، عایص، سختی‌ها (ب ۱۲)	غبات: ج، غابی، گمراهان (آ ۸۴)
رواحل: ج، راحل، کوچ‌کننده‌ها (ب ۹۱)	عزوم: ج، عزم، قصدها (ب ۱۹۱)
رواید: ج، راید، پیشروان (ب ۳۸۰)	حجول: ج، حمله (آ ۲۴۰)
بلها: ج، ابله یا بلیه، بی‌خردان (ب ۳۶۵)	أذمار: ج، ذمر، اشرار (ب ۲۲)



ج - باب تفاعل

تهزّب: آماده فرار شدن (ب ۲۵۶)	متفرّع: ترسان (ب ۲۵)
تمین: دروغگویی (ب ۳۳۰)	متسدرّ: پریشان (آ ۳۰۶)
تمطلّ: دفع الوقت (ب ۷)	تهوّن: سستی کردن (آ ۲۲۶)
تکتّب: تجمّع (ب ۸۶)	تمحلّ: خشکسالی و شدّت (ب ۲۴)
	تلخظ: نگریستن (ب ۴۱۰) و...

د - باب استفعال

مستضجر: دل‌تنگ (آ ۱۱۸)	استخواف: ترسیدن (ب ۳۱۲)
مستخرق: حیران (آ ۳۸۱)	استفکار: فکر کردن (آ ۲۲)
استقمار: روشنائی خواستن از ماه (ب ۳۵۲)	استطلاب: درخواست (ب ۱۱۵)
	استسراع: شتابیدن (ب ۹۶) و...

ه - باب افعال

ایعاط: پند دادن (ب ۲۹)	إدناس: چرکین کردن (آ ۴۴)
إضرام: شعله‌ور کردن (ب ۶۰)	مُنکیت: از سر به زمین زنده (آ ۳۱۹)
	مُسیّد: سد کننده (ب ۲۲۲)

و - باب افتعال

اعتصا: گناه کردن (ب ۲۵۴)	اهتضاد: شکستن (آ ۱۱۳)
اعتسار: گمراهی (آ ۲۹۶)	امتضاض: درد و رنج داشتن (ب ۱۸۰)
التحاظ: نگاه کردن (ب ۲۲۷) و ...	امتدال: نکوهش (آ ۱۹۶)

ز - اسم مکان ثلاثی مجرد

مصید: شکارگاه (آ ۱۲۳)	مورط: هلاک گاه (آ ۲۰)
مصال: جای حمله و یورش (آ ۲۹۲)	مفرع: جای ناله و فزع (آ ۲۷۰)
مسنح: فرخنده جای (ب ۱۵)	مضرم: محل آتش افروختن (آ ۲۰۰)

ح - اسم مفعول ثلاثی مجرد

مقدم: آمده (آ ۷۰)	مهرب: گریزان (ب ۲۸۷)
مفروغ: خالی (ب ۲۰۹)	مندود: زمیده و دور شده (آ ۳۳۹)
مجفوف: خشک شده (آ ۱۷۵)	محقود: دشمن داشته (آ ۲۱۵)

ط - صفت مشبه بر وزن فعیل

- قدیح: نکوهیده (ب ۳۸۶)  
 عییل: محتاج و درویش (ب ۳۲۰)  
 عطیف: مهربان (آ ۳۰)  
 عطیر: خوشبو (ب ۶۰)
- خمید: ساکن و خاموش (آ ۴۰۵)  
 خطیف: رباینده (ب ۸)  
 جمیح: سرکش (ب ۶۳)

ی - باب تفعیل

- توحیش: به وحشت و ترس انداختن (ب ۵۵)  
 تنویش: تعلق پیدا کردن (آ ۸۸)
- تلحیح: اصرار ورزیدن (آ ۱۷۶)  
 تظہیر: پشتیبانی نمودن (ب ۲۹)

ک - باب انفعال

- انعطاب: هلاک شدن (آ ۲۹۵)  
 انصراد: خطای تیر (آ ۱۵۷)  
 انتعاس: خوابیدن (آ ۸۶)
- انقراف: گریزندگی (آ ۳۶)  
 منقرف: گریزان (آ ۲۲۸)

ل - باب مفاعله

- مُنافع: سودمند (آ ۶۵)  
 مُعانف: با خشونت رفتار کننده (آ ۱۶۲)
- مظافرت: پشتیبانی کردن (آ ۳۴)  
 مُحاسد: حسود (آ ۹۹)

م - باب تفاعل

- متجارب: با تجربه (آ ۱۴۷)  
 ن - اسم فاعل از ثلاثی مجرد
- تکارت: ایجاد مشقت و غم نمودن (آ ۲۸۷)  
 ذاکی: شعله‌ور (آ ۱۶۲)
- وارع: پرهیزگار (ب ۱۴۷)

فارت: پاره کننده جگر (آ ۲۵۱)

س - صفت بر وزن افعال

- اسنی: بلندتر (آ ۳۹۹)  
 اسمی: بلندمرتبه (ب ۳۵۴)

در اینجا فهرستی از واژگان این متن را که نویسنده جعل کرده یا در معانی خاص به کار برده ارائه می‌کنیم و اضافه می‌نماییم که مفاهیم مندرج برای هر واژه منحصرأ بر اساس متن *روضه‌العقول* و با توجه به قراین موجود در متن استنباط شده است.

فهرست واژگان مجعول و کلماتی که در معانی تازه به کار رفته و در فرهنگ‌ها نیامده است.

اعتصاء: گناه کردن	ابتدال: بذل کردن
اغتيال: غفلت	احتصار: حصر کردن و افشا نکردن
اغلاق: اضطراب و نا آرامی	احتیاط کردن: فکر کردن و ترسیدن
أكاشح: جمع کاشح، دشمنان نهانی	إدناس: شوخ‌گن کردن
التحاظ: نگاه کردن	أذمار: اوغاد و اشار
التذاع: سوازندن، لذع	أراجف: به معنای اراجیف
المام: نزول بلا	ارتکاض: دفع کردن و لگد زدن
امتدال: اضطراب	ارتیث: خستگی
امتضاض: درد و رنج	استیداد: اقدام کردن
أمدار: جمع مدر، کلوخ	استبدال: خواری و ذلت
أنادل: فرومایگان	استجار: فریادخواهی، ذلت
انتزاع: کندن و دور کردن	استحالت: حال و وضعیت
انتعاس: خوابیدن	استخلاف: خُلف و عده کردن
انصراد: خطای تیر	استسراع: شتابیدن
انعطاب: هلاکت	استسناء: طلب رفعت و بلندی
انقراف: تنفر	استطلاب: خواستن
اهتصاد: شکستن	استغاث: فریادخواهی
ایعاض: پند دادن	استفکار: فکر کردن
بص: ریشه کن کردن، خرد کردن	استقلال: اقدام کردن
بُلها: جاهلان	استقمار: روشنایی خواستن از ماه
بورج: چیزهای شوم و نامبارک	أسمی: بلندمرتبه
تألب: جمع کردن	أسنی: بلندتر
تبرج: نیکو و به شدن	أصماخ: گوش‌ها
تبرع: اهمال کردن و به چیزی نگرفتن	إضرام: ناداری و فقر
تجور: ستمگری	إضطرام: از غضب شعله‌ور شدن
تحجم: ترسیدن و باز پس ایستادن	أصوار: جمع ضور، ستمها
تحرّد: خشم و منع و غضب	اعتسار: تنگدستی و سختی

تمیق: اضطراب	تحتن: نالیدن از شوق و طرب
تنویش: تعلق پیدا کردن	تخاضع: فروتنی کردن
توحیش: به وحشت و ترس انداختن	تخذل: خواری و ذلت
تهانی: جمع تهنیت	تخین: خیانت ورزیدن
تهرب: آماده فرار شدن	تدریح: پیر کردن، دفع نمودن
تهون: سستی کردن	تدئق: پستی و خواری
جفت: خشکی	تدرب: تیز فهمی
جلیت: آشکار بودن	ترئد: روی هم انباشتن
جماحت: سرکشی	ترجم: سنگباران شدن
جمادت: جمود بودن	تروغ: دلجویی
جمامت: استراحت کردن	تسدر: پریشانی
جمیح: سرکش	تسفیح: پس‌گردنی زدن
جهارت: آشکاری و جلوه‌گری	تشرب: آمادگی و تشمر
حجول: جمع حجله	تصفح: گذشت و بخشش
حواجز: جمع حاجز	تصفیر: آواز خواندن مرغان
خبو: پوشیدن	تعازی: جمع تعزيب
خطیف: رباینده	تعاطم: تعظیم کردن
خمید: ساکن و خاموش	تعاطیم: جمع تعظیم
خوایب: جمع خایب، ناامید	تعانیف: جمع تعنیف
خوارت: سستی	تفاهم: تعظیم و بزرگداشت
دعیمه: ستون	تقول: سخن گفتن
راحله: بار و رخت و اثاث	تکارث: ایجاد مشقت و غم نمودن
رت: کهنه و بلایه	تکثب: آشفتگی و شکست
ر ساخت: استواری	تلاح: فساد و تباهی
ر صیع: مرصع	تلحظ: الحاح و اصرار نمودن
رضیع: طبیعی، فطری	تلفف: در هم پیچیدن
رثوق: نگرش، توجه	تمحل: قحطی و خشکسالی
رواحل: جمع راحله، کوچ‌کنندگان	تمطر: آمدن باران
رواید: جمع راید، پیشروان	تمطل: دفع‌الوقت کردن

کیادت: مکر و حيله گری	روایف: مهربانی ها
لهجت: حرص و ولع	زخاریف: جمع زخرف، زیورها
لیانت: نرمی	سوانح: خواسته های فرخنده
مأنس: جایگاههای انس	شیوخ: خوشی و نیکویی
ماذق: آنکه در دوستی خالص نیست	شَنوت: دشمنی
مبارح: ظاهراً جمع مَبْرَح، جایگاههای سخنی و شدت	شهود: مشاهده، دیدن
مُبطن: پُرخور	شُهور: بُزندگی
مبید: هلاک‌گاه	صوادم: جمع صادم، صدمه‌زندگان
متأمل: آرزومند	طاوع: فرمانبردار
متجارب: با تجربه	طبايح: جمع طبیخه، پخته‌ها
متسدر: فصیح و زبان‌آور	عُزوم: جمع عَزم
متفزع: ترسان	عطیر: خوشبو
مُتنکر: منکر و بیزار	عوادی: دشمنان
مَجْرَه: وسیله کشیدن، ریسمان	عوایص: سختی‌ها
مَجفوف: خشک	عیاذت: پناه آوردن
مُحاسبه: حسد برنده	عُیوف: حالات
مُحرم: بی‌گناه	عَبیل: محتاج و درویش
مَحصوف: خردمند	عُبات: جمع غابی، گمراهان
محقود: مورد حقد و کینه قرار گرفته	غضوبت: خشم‌آگین
مذهول: مشغول	غواشم: جمع غاشم، ستمگران
مرافل: ظاهراً جای مرفل، محل دامن کشیدن	فَارث: پاره‌کننده جگر
مزارت: لاغری و ضعف	فضاضت: درشتی و خشونت
مسانح: ظاهراً جمع مسنح: جاهای فرخنده	فضاعت: رسوایی
مستصجر: دلتنگ	فَض: درشتی و خشونت
مستمدد: یاری‌خواهنده	فهامت: عاجز ماندن
مُسدّ: سدّ‌کننده	فحالت: خشکی و لاغری
مَسقر: آتشگاه	قدیح: زشت و نکوهیده
مسنح: فرخنده جای	قواصی: جمع قاصی یا قاصیه، جاهای دور
مشارف: بزرگان	کمدات: رنج و اندوه

مُتَشَرِّق: از شرق برآورنده	مُنَافِع: سودمند
مَصَال: میدان حمله	مَنْبُط: محل ظهور
مَصَّيْد: شکارگاه	مَنْدُود: رمیده
مُضَاجِک: خنده‌کننده	مُنْقَرِف: متنفر
مَضَار: محل ضرر	مُنْکِت: به زمین زنده
مضامن: جمع مضمون	موابذ: ظاهراً جمع موبد
مَضْرَم: آتشگاه	مَوَارِط: جمع مورط، هلاک‌گاهها
مطایعت: فرمانبری	مَوْرَط: هلاک‌گاه
مَعَاتِه: ظاهراً جمع معتوه، بی‌خردان	مَهْرُوب: گریزان
مُعْرِب: غروب‌دهنده	مَهْیَب: جای ترس و هیبت
مَغْنَم: اسم مکان جای غنیمت	مِیَادِن: میدان‌ها
مُفْشِی: آرام‌کننده و سست‌کننده	نِجَادَت: خستگی
مفروغ: فارغ و خالی	نِصَافَت: خدمت کردن
مقَدَّس: جمع مقدس، جاهای مقدس	نِقَارَت: نفرت و بیزارى
مقدوم: آن‌که به سوی او آیند	نِکَادَت: رنج و سختی
مَقْسَط: جایگاه حصه و بهره	وَارِع: پرهیزگار
مکمون: پوشیده	وُقُور: سنگینی و وقار
مَنَاجِس: چیزهای نحس و نامبارک	هَزَالَت: لاغرى

## منابع

- ۱- بهار، محمد تقی (ملک الشعرا)، سبک شناسی، ج ۳.
- ۲- حریری، مقامات حریری، دار صادر بیروت، ۱۳۵۸.
- ۳- غازی، محمد. برید السعاده، به کوشش محمد شیروانی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۱.
- ۴- غازی، محمد. روضة العقول، تصویر نسخه خطی پاریس.
- ۵- غازی، محمد. روضة العقول، نسخه لیدن.
- ۶- هوتسما، ام. تی. اچ. مجله شرق شناسی آلمان (ZDMGL 11)، ۱۸۹۸.